پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتاے یہود
در سال یازدهم هجری

شب هشتم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت علی اکبر علیه‌السلام در روز عرفه:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ نَبِيِّ اللهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ بْنُ الشَّهِيدِ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلايَ، السَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِيَّ اللهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصيبَةُ وَجَلَّتِ الرَّزِيَّةُ بِكَ عَلَيْنا وَعَلي جَميعِ الْمُؤْمِنينَ، فَلَعَنَ اللهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَأَبْرَءُ إِلَي اللهِ وَإِلَيْكَ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ».

«سلام برتواي فرزند رسول خدا. سلام برتوای فرزند پیامبر خدا. سلام برتوای فرزند امیرمؤمنان. سلام برتوای فرزند حسین شهید. سلام برتوای شهید فرزند شهید. سلام برتوای ستمدیدهٔ فرزند ستمدیده. خدا لعنت کند مردمی که تورا کشتند و خدا لعنت کند مردمی که به توستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که این اخبار را شنیدند و به آن رضایت دادند. سلام برتوای مولای من. سلام برتوای ولی خدا و فرزند ولی خدا. براستی‌که مصیبت توبسیار بزرگ است و سختی مصیبت توبرما و برتمام مؤمنان بسیار گران. خدا لعنت کند مردمی که تورا کشتند و من از آنان در نزد خدا و در نزد تو، در دنیا و آخرت، بیزاری می‌جویم».

*****

«فتحِ» آخری که به زمان پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله انتساب دارد، «**فتح حنین**» و «**فتح طائف**» است:

فتح حُنین و طائف

«**حُنین**» نام مکانی بین «**مکّه**» و «**طائف**» است. پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله در «**حنین**» با قبایل بزرگی هم چون «**هوازن**»، «**ثقیف**» و «**غَطفان**» نبردی سخت داشت. در کتاب خدا جل‌جلاله از «**جنگ حُنین**» سخنی به میان آمده اما نامی از «**نبردِ طائف**» برده نشده است. این دو نبرد، در فاصلهٔ کوتاهی از یکدیگر رخ داده است.

بر اساسِ آیاتی که از «**نبردِ حُنین**» خبر می‌دهد، **همراهانِ پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله در این نبرد بسیار زیاد بودند اما آنان در ضمن جنگ، فرار را برقرار ترجیح دادند:**

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾.[1]

«خداوند شما را در جاهای زیادی و از جمله، «روز حُنین» یاری کرد در همان روز که **زیادی جمعیتِ شما، شما را شگفت‌زده ساخته بود** اما آن جماعت، به هیچ دردی از شما نخورد و زمین با تمامِ وسعتش بر شما تنگ شد. پس از آن، **شما پشت به دشمن، فرار کردید**. سپس، خداوند **«سکینهٔ» خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد؛ و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید و کافران را سخت مجازات کرد** و این مجازات، سزای کافران است».

عبارتِ ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ بعد از ﴿ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾، نشان می‌دهد که **فراریان در جایی بودند که پیامبر رحمت ﷺ حضور نداشت** و همین عبارت نشان می‌دهد که **مؤمنان گرداگرد پیامبر رحمت ﷺ حاضر بودند و از فراریان به شمار نمی‌آمدند.**

البته ممکن است ادعا شود که ـ نستجیر بالله ـ پیامبر رحمت ﷺ و مؤمنان نیز در میان افرادی بودند که فرار را بر قرار ترجیح داده بودند. در این صورت، آیا شکست و نکبتی بالاتر از این برای لشکر مسلمانان فرض می‌شود؟! حال آن که خدا از فتح رسول خدا ﷺ و مؤمنان در این آیات، سخن گفته است: ﴿... أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ...﴾ و در این صورت ـ باز هم نستجیر بالله ـ فراریان از پیامبرشان ﷺ تبعیت کرده بودند و مستحق هیچ گونه عتاب و مؤاخذه‌ای نبودند!

بخاری در بابِ: «**قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:** ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ﴾...»[2] چنین آورده است:

«... عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، سَمِعَ البَرَاءَ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ فَقَالَ: لَكِنْ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ. كَانَتْ هَوَازِنُ رُمَاةً، وَإِنَّا لَمَّا حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ انْكَشَفُوا. فَأَكْبَبْنَا عَلَى الغَنَائِمِ، فَاسْتُقْبِلْنَا بِالسِّهَامِ. وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ عَلَى بَغْلَتِهِ البَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ الحَارِثِ آخِذٌ بِزِمَامِهَا، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا النَّبِيُّ لاَ كَذِبْ».[3]

«... از ابواسحاق نقل است که گفت: من از براء شنیدم ـ در وقتی که مردی از قیس از او پرسیده بود: **آیا شما در روز حنین از اطراف رسول خدا ﷺ فرار کردید؟** ـ او گفت: اما **رسول خدا ﷺ فرار نکرد.**

---

۱ سورهٔ براءت/۲۵ و ۲۶.

۲ صحیح البخاری (۵/ ۱۵۳).

۳ صحیح البخاری (۵/ ۱۵۳)، صحیح مسلم (۳/ ۱۴۰۱).

مردم هوازن تیرانداز بودند و ما هروقت به آنان حمله می‌کردیم، آنان راه را باز می‌کردند و فرار می‌کردند. ما به سوی غنایم هجوم آوردیم و با تیرها روبرو شدیم. و من رسول خدا ﷺ را بر استر سفیدش دیدم در حالی که ابو سفیان بن حارث، زمام استر را به دست داشت و پیامبر می‌فرمود: من پیامبر خدا هستم و این کذب نیست...».

نوع پرسش و پاسخ این روایت و مانندهایش بسیار جالب است. براء از تصریح به این که آنان همگی جزء فراریان بوده‌اند، خودداری کرده اما در تمام این روایتها به این نکته تصریح شده است که رسول خدا ﷺ فرار نکرده بود خواه زمام استرش به دست ابوسفیان بن حارث بوده باشد و خواه زمام استر پیامبر خدا ﷺ به دست خود او باشد!

کاملاً روشن است که در این روایت و در این روایتها، از طرحِ نامهای دیگری که در کنار پیامبر خدا ﷺ به جنگ مشغول بودند، خودداری شده است. تصویری که این روایتها به دست می‌دهد این گونه است که پیامبر خدا ﷺ در میان کافران و مشرکان تنها مانده بود. او خودش بود و استرش بود و شاید هم ابوسفیان بن حارث! این روایتها هم چنین این گونه تصویر کرده است که با وجودِ تنها ماندنِ پیامبر رحمت ﷺ هیچ یک از کافران، هیچ کاری با او نداشت. گویا این جنگ، جنگ مرگ و زندگی برای کافران و مشرکان نبود و گویا آنان خودشان را ملزم کرده بودند که گزندی را به پیامبر خدا ﷺ نرسانند و یا حتّی خودشان را ملزم کرده بودند که گزندی به پیامبر خدا ﷺ نرسد!

در روایتهای دیگری از این گروه، به همان صورت که در کتاب خدا آمده به این نکته تصریح شده است که گروهی از مؤمنان با پیامبر خدا ﷺ باقی مانده بودند:

«... عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ، قَالَ: لَمَّا فَرَّ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ. أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ. قَالَ: فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعَةٌ: ثَلَاثَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَجُلٌ مِنْ غَيْرِهِمْ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْعَبَّاسُ وَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ آخِذٌ بِالْعَنَانِ، وَابْنُ مَسْعُودٍ مِنْ جَانِبِهِ الْأَيْسَرِ. قَالَ: فَلَيْسَ يُقْبِلُ نَحْوَهُ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ، وَالْمُشْرِكُونَ حَوْلَهُ صَرْعَى بِحِسَابِ الْإِكْلِيلِ».[1]

«... از حکم بن عیینه نقل است که گفت: در روز حنین وقتی که مردم از گرد رسول خدا ﷺ فرار کردند، پیامبر خدا ﷺ شروع به گفتنِ این عبارتها کرد: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ. أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ». حکم گوید: در آن موقع، تنها چهار نفر با او باقی ماندند. سه نفر از بنو هاشم و یک نفر از غیر بنو هاشم: علی بن

۱ مصنف ابن أبی شیبة (۷/ ۴۱۷)، فتح الباری لابن حجر (۸/ ۲۹).

ابوطالب و عباس که این دو، پیش روی او می‌جنگیدند و ابوسفیان بن حارث که زمامِ مرکب را به دست داشت و ابن مسعود که در سمت چپ او قرار داشت. حکم گوید: هیچ فردی به سمت پیامبر نمی‌آمد مگر آن که کشته می‌شد و مشرکان بسیار زیادی گرداگردِ او کشته بر زمین افتاده بودند».

در بعضی از این روایتها به باقی ماندن هشتاد و حتّی صد نفر نیز اشاره شده است:

«قَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ. قَالَ: فَوَلَّى عَنْهُ النَّاسُ، وَثَبَتَ مَعَهُ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ. فَنَكَصْنَا عَلَى أَقْدَامِنَا نَحْوًا مِنْ ثَمَانِينَ قَدَمًا، وَلَمْ نُوَلِّهِمُ الدُّبُرَ. وَهُمُ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةَ».[1]

«عبد الله بن مسعود گفت: من در روز حُنین با رسول خدا ﷺ باقی ماندم. او گفت: **تمام مردم از گرد او فرار کردند و هشتاد نفر از مهاجران و انصار کنار او باقی ماندند.** ما حدود هشتاد قدم به عقب بازگشتیم اما فرار نکردیم و **آنان همان افرادی هستند که خدای عزّو جل سکینه را بر آنان نازل کرد».**

به تصریح آیاتی که مطرح شد، خدا لشکریانی را نیز به کمک پیامبر رحمت ﷺ و مؤمنان فرستاد که مخاطبانِ اوّلیهٔ آیه آنها را نمی‌دیدند. **خدا به توسط پیامبرش و نیز مؤمنان و نیز لشکریانی که دیده نمی‌شدند، کافران را سخت عذاب کرد.** ناگفته پیداست، مسلمانان فراری در این پیروزی، نقشی نداشتند ضمن آن که در این آیات، از بازگشت آنان و نیز از اشتراک آنان در تعذیب کافران، سخنی به میان نیامده است!

پس از فتح حنین و پس از آن که تمام داراییها و سرزمینها و خانه‌های قبایل حنین به صورت «فیء» به ملک پیامبر رحمت ﷺ در آمد، پیامبر خدا به هر فرد از همراهانش و به هر میزانی که خواست، از آن داراییها اعطا کرد. او البته با تصریح روایتهای این باب، دیناری از آنها را به مهاجران و انصار نبخشید.

سهمی از غنایم، عنوانِ دیگری از داراییهای پیامبر خدا

در کتاب خدا ﷻ تنها در یک آیه، حکمِ «غنیمت» مطرح شده است. این یک آیه نیز آیه‌ای از «سورهٔ انفال» است:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ

---

١ مسند أحمد مخرجا (٧/ ٣٥٤). همچنین: المستدرك على الصحيحين للحاكم (٢/ ١٢٨).

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.[1]

«و بدانید که **هر چیزی را که به غنیمت گرفته باشید، خمس آن فقط از آنِ خدا و رسول خدا و ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است** اگر شما به خدا و به آن چه بر بندهٔ ما نازل شده ایمان دارید؛ در آن روز که روز جدایی است؛ روزی است که دو گروه به هم می‌رسند. و خدا بر تمام چیزها تواناست».

در این آیه، خدا به مخاطبانش فرمان می‌دهد، **خمس هر چیزی را که به صورت غنیمت به دست آورده‌اند، پرداخت کنند.** بر این اساس، این خمس، از آنِ خدا ﷻ، از آنِ رسولِ خدا ﷺ و از آنِ ذو القربی است و نیز باید بخشی از آن، به یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان داده شود.

فاعلِ «غنمتم» مخاطبان آیه هستند و عبارتِ ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا﴾ به خوبی نشان می‌دهد که **مخاطبان آیه، مؤمنان یعنی همان افرادی هستند که به خدا و به تمام شریعت پیامبر رحمت ﷺ و نیز به روز رستاخیز ایمان آورده‌اند.**

تعبیر ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ پس از ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾، مشخص می‌کند که «ما» در ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾ چه مواردی را شامل می‌شود. بر این اساس، خمس به تمام چیزهایی تعلق می‌گیرد که مشمول تعبیر ﴿أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾ شود. **اگر این تعبیر، فقط «غنایمِ میدان جنگ» را شامل شود، خمس فقط به این «غنایم» اختصاص دارد و در غیر این صورت، تمام مواردِ دیگری را نیز شامل می‌شود که عنوانِ «غنیمت» بر آنها صدق می‌کند.**

شمس الدین قرطبی (م. ۶۷۱ه) از کنار این موضوع نگذشته اما به گمان خودش، این مشکل را با «عرف شرع» حل کرده است:

> «الْغَنِيمَةُ فِي اللُّغَةِ مَا يَنَالُهُ الرَّجُلُ أَوِ الْجَمَاعَةُ بِسَعْيٍ. ... وَاعْلَمْ أَنَّ الْاتِّفَاقَ حَاصِلٌ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾، مَالُ الْكُفَّارِ إِذَا ظَفِرَ بِهِ الْمُسْلِمُونَ عَلَى وَجْهِ الْغَلَبَةِ وَالْقَهْرِ. وَلَا تَقْتَضِي اللُّغَةُ هَذَا التَّخْصِيصَ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ، وَلَكِنَّ عُرْفَ الشَّرْعِ قَيَّدَ اللَّفْظَ بِهَذَا النَّوْعِ».[2]

«**غنیمت در لغت به چیزی گفته می‌شود که یک فرد یا یک جماعت آن را با تلاش به دست می‌آورند.** ... و بدان که همه بر این موضوع اتفاق دارند که مقصود خدای والامرتبه از آیهٔ ﴿غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾، اموال کافران، در زمانی است که مسلمانان با جنگ و غلبه بر آنان چیره می‌شوند. او گفت: **بر آن اساس که**

---

۱ سورهٔ انفال/۴۱.

۲ تفسیر القرطبی (۸/ ۱)، فتح القدیر للشوکانی به نقل از قرطبی(۲/ ۳۵۳).

روشنش ساختیم، لغت، اقتضای چنین تخصیصی را ندارد اما «عرفِ شرع»، این لفظ را در این کاربرد محدود کرده است».

براساسِ آن چه در «آیات فیء» آمده، آن که «فیء» را می‌بخشد، خداست. او «فیء» را به رسولش ﷺ اعطاء می‌کند. حال آن که، براساس «آیهٔ غنیمت» آنان که غنایم را به غنیمت می‌گیرند، مؤمنان هستند و این مؤمنان هستند که باید یک پنجم از غنیمتشان را به رسول خدا ﷺ و به مواردِ دیگری بدهند که خدا آنها را در «آیهٔ غنیمت» برشمرده است.

بنا به آموزش «آیهٔ غنیمت» و نیز بنا به آموزشِ سیره‌ای که از پیامبر رحمت ﷺ به دست رسیده است، این گونه نیست که در جنگ، هر فردی هر غنیمتی را به دست آورد، از آنِ خود او باشد. بر پایهٔ همین دو آموزش، تمام غنایم باید جمع آوری شود، خمسِ آن از آن جدا شود و مابقی میان تمام افرادی که در جنگ حضور دارند، تقسیم شود. برهمین دو اساس، در زمانِ حیات پیامبر رحمت ﷺ این عمل، توسط خودِ او به انجام می‌رسید.

از سوی دیگر و براساسِ «آیهٔ غنیمت»، خمسِ غنایم به شش مورد اختصاص دارد و صد البته این گونه نبود که یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل ـ و حتی شاید «ذو القربی» ـ در میدان جنگ حاضر باشند تا حقوقی را که به آنان تعلق دارد، به صورت مستقیم و از جنگاوران تحویل بگیرند. این حقوق را پیامبر خدا ﷺ به هر میزانی که خودش می‌دانست، بعد از جنگ، میانِ صاحبانِ این حقوق، تقسیم می‌کرد. این خود، حکایت از آن دارد که بدون اقدام مستقیم پیامبر رحمت ﷺ، غنایم تقسیم نمی‌شد و نمی‌شد هم که تقسیم بشود.

پیش از این روشن شد، در صورتی که سرزمینی با جنگ فتح شده باشد، حقوقی از داراییهای به دست آمده به شش موردی اختصاص می‌یابد که خدا در آیهٔ هفتم از سورهٔ حشر، معین کرده است. این شش مورد، دقیقاً همان مواردی هستند که در «آیهٔ غنیمت» معین شده است.

تقسیمِ حقوقی که در «فیء» برای این شش مورد مشخص شده برعهدهٔ پیامبر رحمت ﷺ است زیرا که براساسِ آیات سورهٔ حشر، خدای جهانیان ﷻ «فیء» را در هر دو حالت ـ چه کشوری با صلح فتح شود و چه با جنگ ـ به پیامبرش بخشیده و پس از تعیین و تثبیت ملکیتِ او، با عبارتِ ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ مشخص ساخته که این پیامبر خداست که در مرحلهٔ بعد، حقوقی از این داراییها را ـ البته در صورتی که سرزمینی با جنگ فتح شده باشد ـ باید به مواردِ یاد شده، اختصاص دهد.

در «آیهٔ انفال» مالکیت بر «انفال» با عبارتِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ مشخص شده و همان گونه که ملاحظه می‌شود، نام خدای جهانیان ﷻ نیز در زمرهٔ مالکان «انفال» برده شده است. در «آیهٔ فیء از نوع

دوم»، پس از تثبیت ملکیتِ رسول خدا ﷺ بر تمامِ «فیء»، با عبارتِ ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...﴾ **حقی برای «الله» معین شده است.** بر اساسِ «آیهٔ غنیمت» نیز **بخشی از حقوقِ «خمس غنایم»**، با عبارتِ ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...﴾ **به «الله» اختصاص داده شده است.**

خدا در دسترس مردم نیست اما او بر تمام بندگان احاطه و تسلّط دارد و **«مُلکِ تمام بندگان»** از آنِ اوست . او به هر کس که بخواهد و به هر میزان که بخواهد، می‌بخشد و عطا می‌کند اما **پرداخت به خدا برای بندگان، تنها از راه‌هایی امکان دارد که او خودش معرفی کرده است. این پرداختها، غالباً از راهِ پرداخت به بندگان خدا** ﷻ **صورت می‌گیرد.** او از بندگانش بی نیاز است:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.[1]

«تمام آن چه در آسمانها و زمین است، از آنِ «الله» است. به درستی که او بی‌نیازِ ستودنی است».

اختصاصِ سهمی از **«خمس»** و سهمی از **«فیء»** به خداوند جهانیان و مالکیتِ او بر **«انفال»**، به این مفهوم نیست که آبها، کوه‌ها، جنگلها، مراتع، معادن و... دوباره باید به خدا برگشت داده شود و بخشی از زمینها و سرزمینها و داراییهای کفار نیز باید به خدا بازگشت داده شود. **آیاتِ کتاب خدا به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد که این دریافتها و پرداختهای پیامبر رحمت** ﷺ **است که به حساب خدا گذاشته می‌شود:**

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.[2]

«**از اموال آنان صدقه‌ای را بگیر** که به دنبال این عمل، آنان را تطهیر می‌کنی و با آن صدقه، آنان را تزکیه می‌کنی. و برای آنان دعا کن که الحق، دعای تو مایهٔ آرامشِ آنان است. و خداوند همواره شنوای داناست. آیا آنان نمی‌دانستند که «الله»، آن است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و **آن است که صدقات را می‌گیرد؟!** و به درستی که خدا توبه پذیری است که رحمتش همیشگی است».

در آغاز این دو آیه، خدای جهانیان ﷻ با عبارتِ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾، به پیامبرش ﷺ فرمان می‌دهد که بخشی از اموال مؤمنان را به عنوانِ صدقه، از آنان بگیرد. او در آیهٔ بعد و با عبارتِ ﴿أَنَّ اللَّهَ

۱ سورهٔ لقمان/۲۶.

۲ سورهٔ توبه/۱۰۳ و ۱۰۴.

هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ به مردم خبر می‌دهد **آن که در واقع، این صدقات را از مؤمنان دریافت می‌کند، خودِ خداست.**

در موردِ قرض دادنِ به خدا نیز همین حکم جاری است. **او از بندگانش قرض می‌خواهد و رسیدگی به بندگانِ خدا از این راه، قرض دادن به خودِ خداست:**

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.[1]

«**کیست آن فردی که به خدا قرض می‌دهد، قرضی نیکو** تا آن که خداوند آن را افزایشش دهد؛ به میزان چند و چندین برابر. و **خداوند است آن که داراییها را محدود و یا گسترده می‌سازد** و به سوی او باز می‌گردید».

عبارتِ ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ﴾ پس از عبارتِ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ و نیز عبارتِ ﴿فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ به خوبی نشان می‌دهد **قرض دادن به خدا، نشانِ نیازمندی خدا و بی‌نیازی بندگانش نیست.** بلکه خودش نشانی بر بی‌نیازی خدا و نیازمندیِ بندگان است. **این روشِ رسیدگی به بندگانِ خدا، راهی برای رسیدن به مدارج کمال است.**

دعوتی که برای انفاق کردن در راه خدا، از سوی خدا صورت گرفته نیز دارای همین حکم است و **نشانی بر بی نیازی خدا و نیازمندی بندگانِ خداست:**

﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ...﴾.[2]

«این شما، همانانی هستید که **دعوت می‌شوید تا در راه خدا انفاق کنید**، با این حال، بعضی از شما بخل می‌ورزید و **هر که بخل کند فقط نسبت به خودش بخل کرده است. و «الله» خداوند بی نیاز است و این شمایید که نیازمندید...**».

به هر حال و بر اساسِ این آیات و آیاتِ دیگری از کتاب خدا، **دریافتها و پرداختهایی که در راه خدای جهانیان** ﷻ **صورت می‌گیرد و اموالی که به دست پیامبر خدا** ﷺ **می‌رسد و پرداختهایی که توسط پیامبر رحمت** ﷺ **انجام می‌شود، همه و همه، به خدای جهانیان نسبت داده می‌شود.**

در بحثِ جاری، از میانِ همهٔ این موارد، باید به مواردی پرداخت که **دریافتها و پرداختها توسط**

۱ سورهٔ بقره/۲۴۵.

۲ سورهٔ محمد/۳۸.

پیامبر رحمت ﷺ انجام می‌شود و به خدا نسبت داده می‌شود. در کتاب خدا، نمونه‌هایی از این موارد ارائه شده که می‌تواند ملاکی باشد برای مواردی که مطرح نشده است.

یکی از این نمونه‌ها، **آیاتی است که در آنها ضمیر و یا ضمایری وجود دارد که باید به خدا و به پیامبر او ﷺ ارجاع داده شود و این ضمایر، به جای آن که ضمیر تثنیه باشد، ضمیر مفرد است.** براساسِ یکی از این آیات، فضلِ رسول خدا ﷺ فضل خداست:

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾.[1]

«برای آنچه گفته‌اند به خدا قسم می‌خورند در صورتی که آنان کلمهٔ کفر را برزبان راندند و پس از آنکه اسلام آوردند، کافر شدند و تمام تلاش خود را به کار بردند برای خواسته‌ای که هرگز به آن نرسیدند. گیر آنها چه بود و از چه چیز کینه در دل داشتند؟! آیا غیر از این بوده که **«خدا و رسولش» از فضلِ «خود»، آنان را بی نیاز ساخته «است»...**».

در عبارتِ ﴿أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾، فعلِ **«أغناهم»** قبل از فاعلِ آن ـ یعنی **«الله»** و **«رسولُه»** ـ آمده است. براساسِ ضوابطِ زبانِ عربی اگر فعل، قبل از فاعل ذکر شود برای فاعلِ مفرد یا تثنیه و یا جمع، باید فعل به صورت مفرد آورده شود. پس مفرد بودنِ **«أغناهم»**، براساس قواعدِ مشخص عربی، صورت گرفته امّا **ضمیری که در «مِن فضلِهِ» وجود دارد، ضمیرِ مفرد است و یا باید به «الله» بازگشت داده شود و یا به «رسولُهُ»**.[2]

اگر ضمیرِ «هُ» در «مِن فضلِهِ» به «الله» بازگشت داده شود، خدا کار رسولش را به خودش نسبت می‌دهد و اگر این ضمیر به «رَسولُهُ» بازگشت داده شود، کاری را که خدا خودش می‌خواسته انجام دهد ـ یعنی بی نیاز سازی مردم ـ توسّطِ پیامبرش به انجام رسانده است.

در آیه‌ای از آیاتِ سورهٔ براءت، عبارتی وجود دارد که می‌توان آن را به گونه‌ای مشابه این ترکیب دانست. در این آیه، **رضایت یکی از خدا ﷻ و رسول ﷺ به دیگری نسبت داده شده است:**

﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾.[3]

---

۱ سورهٔ توبه/۷۴.

۲ ارجاعِ این ضمیر نمی‌تواند هم به خدا باشد و هم به رسولش زیرا که خدا و رسول او دو وجودند و به این سبب، ضمیری که به آن دو ارجاع داده می‌شود ـ براساس قواعد معمولِ زبان ـ باید ضمیر دو تایی و تثنیه باشد. یعنی به جای **«مِن فضلِه»** باید گفته می‌شد: **«مِن فضلِهِما»**.

۳ سورهٔ توبه/۶۲.

«برای شما به خدا قسم می‌خورند که شما را راضی می‌کنند و این در حالی است که **خدا و رسول او سزاوارترند که آنان «او» را راضی کنند**، اگر از مؤمنان باشند».

در عبارت ﴿...وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ...﴾ نیز مانند آیهٔ قبلی، **ضمیری که به خدا و رسول او ﷺ ارجاع داده می‌شود، ضمیر مفرد است در صورتی که باید ضمیر تثنیه باشد.**[1]

اگر ضمیرِ «هُ» در «یُرضوهُ» به «الله» بازگشت داده شود، برای راضی ساختن رسول اکرم ﷺ باید خدا را خشنود کرد یعنی این آیه شریفه، کسب رضایت رسول خدا ﷺ را به عنوان هدف، و کسب رضایت خداوندش ﷻ را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف معرفی کرده و اگر این ضمیر به «رَسولُه» بازگشت داده شود، این آیه، خشنود سازی خدا را به رضایت رسول اکرم ﷺ موکول کرده است. در این حالت، هدف و وسیله جای خود را با یکدیگر عوض کرده است.

به همان دلیل که گذشت در این آیه نیز با این آموزش روبرو هستیم که **خشنودی خدا خشنودیِ رسولِ اوست و راه خشنود سازیِ رسول نیز خشنود سازی خداست.**

اگر چه ـ در هر یك از این دو حالت ـ **این آیه شریفه، حکایت از آن دارد که رضایت خدا و رسول او برهم منطبق است** امّا به دلیل آنکه ارجاعِ ضمیر به لفظِ جلاله، کسب رضایت خدا را به عنوانِ وسیله‌ای برای کسبِ رضایت رسولش ﷺ معرفی می‌کند و نیز به دلیل تعبیر آیه در بخشِ نخست: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ...﴾، این بخش از آیه بیان می‌دارد، قَسمی که آن گروه یاد می‌کردند خشنود کردنِ گروهی از مؤمنان ـ به صورتِ همه به جز خاتم پیامبران ﷺ ـ بود و خدای بزرگ، خود و پیامبرش را برای خشنود سازی سزاوارتر می‌خواند. یعنی آن گروه، باید تغییری اصولی در روش و روندِ خشنود کردنِ خودشان بدهند. براساس این فرمان الهی، آنان باید پیامبر اکرم ﷺ را خشنود کنند؛ دیگران خشنود بشوند و یا ناخشنود گردند.

در آیاتی از سورهٔ نور نیز ارجاعهایی مشابهِ این ارجاعها وجود دارد که با این وجود، به نظر می‌رسد این قاعده در سراسر اعمال و رفتار و گفتارِ خاتم پیامبران ﷺ ساری و جاری است:

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾.[2]

---

۱ از آنجایی که خدا و رسول او دو وجودند، ضمیری که به آن دو ارجاع داده می‌شود، باید ضمیر دو تایی و تثنیه باشد و **به جای «یُرضوه» باید گفته می‌شد: «یُرضوهما»**. حال آن که این گونه نیست.

۲ سورهٔ نور/۴۸ و ۴۹.

«و زمانی که **آنان به سوی خدا و پیامبر او خوانده می‌شوند تا «او» میان آنان قضاوت نماید**، به ناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد، **به حال اطاعت به سوی او می‌آیند**».

بر اساسِ این آیه، مؤمنان برای داوری به سوی خدا و رسول او ﷺ خوانده شده‌اند اما **این داوری تنها توسط یکی از این دو انجام می‌شود نه توسط هر دو**؛ زیرا اگر قرار بود که داوری هم توسط خدا ﷻ و هم توسط رسول او ﷺ انجام شود، به جای ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ با تعبیر «**لِيَحْكُمَا بَيْنَهُم**» روبرو می‌شدیم. البته قرینه‌هایی هم در آیه وجود دارد که نشان می‌دهد **این داوری توسط پیامبر خدا ﷺ انجام می‌شود نه توسط خدا ﷻ**.

یکی از این قرینه‌ها وجود عبارت ﴿إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ است. بر اساس این عبارت، **پس از انجام داوری، گروهی از مردم، از «داوری» که بین آنان قضاوت کرده رو می‌گردانند و این به مفهوم آن است که این قضاوت توسط پیامبر خدا ﷺ انجام می‌شود.**

قرینهٔ دیگر، عبارتِ ﴿إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ است. بر این اساس، **وقتی قضاوتی صورت می‌گیرد و گروهی از مردم از قاضی روی برمی‌تابند، در صورتی که حق به نفع آنان باشد، به حال اطاعت به نزد قاضی باز می‌گردند. مفهوم این رو گرداندن و این اقبال به سوی قاضی این است که داوری توسط پیامبر خدا ﷺ انجام می‌شود.**

در دو آیه پس از این آیات، قرآن کریم، واکنش مؤمنان را در چنین مواقعی ترسیم می‌کند:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.[1]

«**به درستی که گفتهٔ مؤمنان در زمانی که به سوی خدا و پیامبر او خوانده می‌شوند تا «او» میان آنان قضاوت نماید، این است که می‌گویند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم** و آنان حتماً رستگارانند».

تعبیر این دو آیه مشابه یکدیگر است. در این آیه نیز وجود عبارتِ ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ و نبودن تعبیری مانند «**لِيَحْكُمَا بَيْنَهُم**»، **علاوه بر آن که از یگانگی حکم خدا و رسول او ﷺ حکایت می‌کند خبر از این واقعیت نیز می‌دهد که داوری همیشه توسط یکی از این دو انجام می‌شود** و عبارتِ ﴿سَمِعْنا وَأَطَعْنَا﴾ گویای این واقعیت است که **در این موارد، آن که داوری می‌کند رسول خداست نه خدا زیرا مردم در این قضاوتها و نیز در این واگذاریِ حکم، کلام رسول خدا ﷺ را می‌شنوند و اطاعتش می‌کنند نه کلام خدا را.**

---

۱ سورهٔ نور/۵۱.

در آغازِ آیه‌ای از آیاتِ اطاعت، خدا ابتدا به اطاعت از خودش و سپس به اطاعت از رسولش فرمان داده و در پایان، اطاعت از رسولش ﷺ را سبب هدایت خوانده است:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.[1]

«بگو از خدا اطاعت کنید و از این رسول اطاعت کنید. **پس اگر روی گرداندید به درستی که بر دوش او تنها سنگینیِ چیزهایی است که خودِ او بر دوش می‌کشد و بر دوش شما نیز سنگینیِ چیزهایی است که خودتان بر دوش می‌کشید. و اگر از «او» اطاعت کنید هدایت می‌شوید و بر این پیامبر، تنها بلاغی آشکار است**».

اگر مقصود از «**تُطيعوهُ**»، اطاعت کردن از خدا و نیز اطاعت کردن از رسولِ او ﷺ بود، باید به جای «**تُطيعوه**»، «**تُطيعوهُما**» به کار می‌رفت. پس، «**تُطيعوهُ**» یا به معنای «**تُطيعوا الرَّسولَ**» است و یا به معنای «**تُطيعُوا اللهَ**» و صد البته که عبارت ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ﴾ و هم چنین عبارت ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ به خوبی و با صراحت هر چه بیشتر، نشان می‌دهد که ضمیر «هُ» در «**تُطيعوهُ**» به «**الرّسول**» باز می‌گردد یعنی **اطاعت از رسول، جای هر دو اطاعت نشسته است.**

در تمام این آیات، با استعمال ضمایر مفرد به جای ضمایر تثنیه، به این واقعیتها اشاره شده که **اطاعت از پیامبر خدا ﷺ و اطاعت از خدا یکی است، تصرف و فضل پیامبر خدا ﷺ، تصرف و فضل خداست، رضایت خدا رضایت پیامبر اوست و قضاوت خدا و قضاوت پیامبر او، یك قضاوت است.**

بر این اساسها و به ویژه بر اساس دو آیهٔ ۵۹ و ۷۴ از سورهٔ براءت، **فضل و تصرّفِ خدا در مورد داراییهایی که به او و به رسولش نسبت داده شده، همان فضل و تصرّفِ رسول خدا و فضل و تصرّفِ رسول خدا ﷺ، همان فضل و تصرّفِ خداست.**

با این اوصاف، این گونه به نظر می‌رسد که به جای تعبیرِ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ در «**آیهٔ انفال**»، شاید اگر با تعبیرِ «**قُلِ الْأَنْفَالُ لِرَسُولِ اللهِ**» روبرو بودیم، باز هم همین نتیجه به دست می‌آمد اما این گونه نیست و تفاوتِ میان این دو تعبیر، به ویژه برای جلوگیری از سوء استفادهٔ ناصاف فکران، بسیار زیاد است. در چنان حالتی اگر چه انفال باز هم در ملکیت و در تصرّفِ پیامبر خدا ﷺ بود، **اما افرادی که دلشان نسبت به این موضوع ناصاف بود، با رحلت یا شهادت خاتم پیامبران، همان معامله‌ای را با انفال میکردند که با میراث دیگر پیامبر خدا ﷺ کردند و آنها را به تصرف خودشان در می‌آوردند.**

---

۱ سورهٔ نور/۵۴.

با این وجود و با توجه به آن چه بعد از رسول خدا ﷺ به وقوع پیوست، دیگر این مطلب، روشن است که وجود واژهٔ «الله» در ضمن مالکانِ «**انفال**» و نیز وجود این واژه در ضمن مالکانِ حقّی از حقوق خمس و نیز وجود این واژه در ضمن مالکانِ حقّی از حقوقِ «**فیء**» در شرایطی که فتح با جنگ صورت می‌گیرد، یکی از بزرگترین موانع برای این ادّعاها و این تصرّفات بود. یعنی **این آیات، با وجودِ تعابیری که در آنها به کار رفته است، علاوه بر آن که از برابری تصرّف خدا و رسولش در انفال خبر می‌دهد**[1]**، گویای استمرار این مالکیت برای همیشهٔ جهان نیز هست. باز هم یعنی پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ نیز انفال در مالکیتِ خدا و رسول خداست.**

تصرّفهای پیامبر خدا ﷺ در مواردی که یاد شد، تصرّفهای مالکانه بود. حتی حقوقی که دیگران در ضمن غنایم و در ضمنِ «فیءِ در حالتِ جنگ» داشتند، با دستِ پیامبر رحمت ﷺ تقسیم می‌شد. تقسیم صدقات نیز که هیچ بخشی از آنها به پیامبر خدا ﷺ تعلّق نداشت، باز هم با دست مبارک آن حضرت انجام می‌شد که این موضوع البته سبب شده است تا دیگران این گونه جلوه دهند که تصرفهای پیامبر خدا ﷺ در «انفال» و در «غنیمت» و در «فیء» از این نوع بوده است!

با توجّه به آن چه گذشت به خوبی روشن است که:

> **«پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ و با پایان یافتنِ دورهٔ تصرف ظاهری، فردی در انفال تصرف میکند که تصرف او تصرف خدا باشد. همان گونه که تصرف رسول رحمت ﷺ، تصرف خداست».**

برای آن که با این موضوع، آشنایی بیشتری فراهم شود، لازم است به این موضوع توجه بیشتری اعمال شود که حق یا سهم خدا در «**انفال**» از چه نوعی است؟ آیا:

۱- همه از آنِ خداست و رسول خدا ﷺ سهمی ندارد.
۲- خدای جهانیان ﷻ به اندازهٔ رسولش ﷺ سهم دارد.
۳- خدا ﷻ بیش از رسول خدا ﷺ سهم دارد.
۴- خدا با رسولش شریک است ولی سهمش مشخص نیست.
۵- **یک مالکیت است و تصرف رسول خدا ﷺ، همان تصرف خدای جهانیان ﷻ است.**

از میان پنج مورد متصور و محتملِ یاد شده **تنها مورد پنجم می‌تواند درست باشد** که این مورد، بیان آیاتی از کتاب خدا نیز هست که قبلاً به آنها اشاره‌ای شد.

---

۱ به آن برهان که پیش از این گذشت.

«افرادی که چنین کردار و رفتاری دارند و تصرّفاتِ آنان، همان تصرّفات خداست»، همان افرادی هستند که خدای جهانیان در «آیهٔ تطهیر» از ارادهٔ پیوسته‌اش نسبت به «اذهاب رجس» و نیز نسبت به «تطهیر» آنان خبر داده است. یعنی آنان، «ساکنان یک خانهٔ مشخص» و یعنی «اهل البیت علیهم‌السلام» هستند.

حقّ تصرّف مالکانه و حقّ تقسیم

سهمی برای خدا جل‌جلاله در «صدقات» معین نشده است. **پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله و «ذو القربی» نیز هیچ سهمی در «صدقات» ندارند:**

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.[1]

«این صدقات **(=زکاتها)** فقط برای فقیران و مساکین و برای افرادی است که در راه جمع آوریِ آن زحمت می‌کشند، و برای «**مؤلّفة قلوبهم**» (= **افرادی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود**) و برای آزاد سازی بردگان و برای بدهکاران و برای مصرف در راه خدا و برای در راه ماندگان است. این **فریضه‌ای** از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است».

با این حال، «**صدقاتِ واجب**» و «**صدقات مستحب**» **باید به دست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از آن طریق به دستِ خدای جهانیان برسد:**

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.[2]

«**از اموال آنان صدقه‌ای را بگیر** که به دنبال این عمل، آنان را تطهیر می‌کنی و با آن صدقه، آنان را تزکیه می‌کنی. و برای آنان دعا کن که الحق، دعای تو مایهٔ آرامشِ آنان است. و خداوند همواره شنوای داناست. آیا آنان نمی‌دانستند که «الله»، آن است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و **آن است که صدقات را می‌گیرد؟!**

---

۱ سورهٔ توبه/۶۰.

۲ سورهٔ توبه/۱۰۳ و ۱۰۴.

و به درستی که خدا توبه پذیری است که رحمتش همیشگی است».

وجودِ این آیات در کنار آیهٔ ۶۰ از همین سوره، ما را با این واقعیت آشنا می‌کند که **تقسیم صدقات، امری است که باید توسط پیامبر رحمت ﷺ صورت بگیرد حتّی اگر خود او در آنها دینارى حق نداشته باشد.**

در «آیهٔ دوم فیء» و «آیهٔ غنیمت» پس از واژهٔ «لِلّه» و «لِلرَّسولِ»، واژهٔ «لِذِی الْقُربی» آمده و این تعبیر، تعبیری بسیار عظیم و بسیار راهگشا در بحث جاری است.

در تعبیرِ ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ﴾ در «آیهٔ غنیمت» و نیز تعبیرِ ﴿فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ﴾ در «آیهٔ دوم فیء» **برای سه صاحب حق اول، «لام ملکیت» به کار رفته و برای سه صاحب حق دوم «لام ملکیت» به کار نرفته است.**

> **«کاربرد این «لام» برای سه صاحب حق اول و عدم کاربرد آن برای سه صاحب حق دوم، می‌تواند دلالتی بر این واقعیت داشته باشد که این سه، علاوه بر «تصرّفِ مالکانه» در حقوقشان، مجریِ تقسیم حقوق دیگران نیز هستند و این مطلب، امتیازِ این سه صاحبِ حق، نسبت به سه صاحبِ حقِ دوم است. البته به آن دلیل که خدا در دسترس بندگان نیست، تصرّف در حق خدا ﷻ در زمان حیاتِ پیامبر رحمت ﷺ به دست پیامبر خداست و به همین ترتیب، این دو آیه نشان می‌دهد که تصرّف در حق پیامبر خدا ﷺ پس از شهادت او، به دست «ذو القربی» است. و صد البته که با روشن شدن این حق برای «ذو القربی» در این دو آیه، حق تصرّفِ آنان در «انفال» نیز روشن می‌شود».**

بر خلافِ «آیهٔ انفال»، البته دیگر در این آیات، بحثی از نسخ آنها و یا بحثی برای خداحافظیِ همیشگی با این آیات، وجود ندارد. و با اِعمال دقتی که مطرح شد، تکلیفِ داراییهای یاد شده پس از شهادت خاتم پیامبران ﷺ نیز روشن است: **تصرّف در این داراییها و نیز حق تقسیم حقوقِ دیگران در آنها، در این مقطعِ زمانی، از آنِ «ذو القربی» است.**

تقسیم خمس در زمانِ رسول خدا و بعد از آن در منابع عامه

«آیهٔ غنیمت» ـ همان گونه که پیش از این نیز به آن اشاره شد ـ تنها آیه‌ای از کتاب خداست که در آن یادی از «خمس» به میان آمده است:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ

وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.[1]

«و بدانید که **هر چیزی را که به غنیمت گرفته باشید، خمس آن فقط از آنِ خدا و رسول خدا و ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است** اگر شما به خدا و به آن چه بر بندهٔ ما نازل شده ایمان دارید؛ در آن روز که روز جدایی است؛ روزی است که دو گروه به هم می‌رسند. و خدا بر تمام چیزها تواناست».

بر اساس آن چه در این آیه آمده، **خمس از آنِ خدا ﷻ، رسول خدا ﷺ، ذو القربی، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان است.** پیش از این دانسته شد، تعابیر این آیه و «آیهٔ فیء» نشان می‌دهد که **در زمان رسول خدا ﷺ، این حقوق توسط رسول خدا تقسیم می‌شد و بعد از شهادتِ او، باید توسط «ذو القربی» تقسیم شود.**

پیش از این دانسته شد که **این حقوق به صورت سهم ـ آن هم سهم مساوی ـ تقسیم نمی‌شود و ملاک تقسیم و پرداخت، خود رسول خدا ﷺ و پس از او، «ذو القربی» است.**

نکتهٔ بسیار مهم در «آیهٔ غنیمت» و حتی «آیهٔ فیء»، این است که هیچ یک از آنان که ادعای نسخِ «آیهٔ انفال» را کرده بودند و بلکه هیچ فردِ دیگری هم، ادعای نسخ این آیات را نکرده و مفهوم عدم ادعای نسخ در مورد این آیات، این است که **همه قبول دارند که احکام این آیات برای همیشه ساری و جاری است.**

گروهی بر این باورند که «**خمس غنایم**» همان گونه که در «**آیهٔ غنیمت**» آمده است، باید به شش قسمت تقسیم شود:

«عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُؤْتَى بِالْغَنِيمَةِ فَيَضْرِبُ بِيَدِهِ، فَمَا وَقَعَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ جَعَلَهُ لِلْكَعْبَةِ، وَهُوَ سَهْمُ بَيْتِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. ثُمَّ يُقْسَمُ مَا بَقِيَ عَلَى خَمْسَةٍ: فَيَكُونُ لِلنَّبِيِّ ﷺ سَهْمٌ، وَلِذِي الْقُرْبَى سَهْمٌ، وَلِلْيَتَامَى سَهْمٌ، وَلِلْمَسَاكِينِ سَهْمٌ، وَلِابْنِ السَّبِيلِ سَهْمٌ. قَالَ: وَالَّذِي جَعَلَهُ لِلْكَعْبَةِ هُوَ السَّهْمُ الَّذِي لِلهِ. قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: يَعْنِي قَوْلَ اللهِ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾».[2]

«از ابو العالیه نقل است که گفت: وقتی برای رسول خدا ﷺ غنایم را می‌آوردند او دست به غنایم می‌زد، **هر چه به دستش می‌آمد، آن را برای کعبه قرار می‌داد و آن سهم، سهم خانهٔ خدای عزّ و جل بود.**

---

۱ سورهٔ انفال/۴۱.

۲ الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۲۱).

بعد از آن، ما بقیِ غنایم به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهمی برای پیامبر خدا ﷺ می‌شود، سهمی برای ذو القربی، سهمی برای یتیمان و سهمی برای مسکینان و سهم دیگری برای در راه ماندگان. او گوید: سهمی که برای کعبه قرار داده می‌شود، همان سهمی است که برای «الله» است. ابو عبید گوید: مقصود این فرمایش خداست: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾».

«الله»، عَلَم برای ذاتی است که خالق است و رازق است و محیی است و ممیت و مقصود از آن، وجودی مشخص است. «الرّسول» نیز معرفه و شناخته شده و مقصود از آن، شخص خاتم المرسلین ﷺ است. در «آیهٔ غنیمت» حقی برای خدا و حقی نیز برای رسول خدا ﷺ معین شده است که باید پرداخت شود.

خدا البته در دسترس نیست و اختصاص حقی برای او، به مفهوم آن نیست که بخشی از غنایم باید به دستِ خدا برسد. این عدم دسترسی، خودش سرآغازی برای بازی با حق خدای جهانیان ﷻ شده و این پرسش و یا این موضوع را پیش آورده است که **با حق و یا با سهم خدا چه باید کرد؟!**

گروهی بر این باورند که هیچ سهمی از خمس به خدا اختصاص ندارد. بعضی از این گروه چنین اظهار کرده‌اند که سهم خدا و رسول ﷺ، به رسول خدا و ذو القربی می‌رسد. آنان بر این باورند که «**خمس غنایم» را باید به پنج قسمت تقسیم کرد:**

> «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: الْخُمُسُ الَّذِي لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَقَرَابَتِهِ، لَا يَأْكُلُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ شَيْئًا. فَكَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ خُمُسُ الْخُمُسِ، وَلِذِي قَرَابَتِهِ خُمُسُ الْخُمُسِ، وَلِلْيَتَامَى مِثْلُ ذَلِكَ، وَلِلْمَسَاكِينِ مِثْلُ ذَلِكَ، وَلِابْنِ السَّبِيلِ مِثْلُ ذَلِكَ...».[1]

«از مجاهد نقل است که گفت: خمسی که از آن خدا و رسول خداست از آنِ پیامبر خدا ﷺ و خویشان اوست. آنان چیزی از صدقه را استفاده نمی‌کنند. خمس خمس از آن پیامبر خدا ﷺ است و برای خویش نزدیک پیامبر خدا، خمس خمس و برای یتیمان مانند آن و برای مسکینان مانند آن و برای ابن سبیل نیز مانند آن است...».

مجاهد البته گویا قبل از آن که این فرمایشها را ایراد کند، حساب آن را نکرده بود که اگر قرار باشد خمس بر اساس نظرِ خودِ او تقسیم شود، باید ربع خمس نصیبِ پیامبر رحمت ﷺ و ربع دیگری نیز نصیبِ «ذو القربی» شود و نیمِ باقیماندهٔ خمس نیز بین یتیمان و مسکینان و ابن سبیل تقسیم شود!

گروهی از همین گروه بر این باورند که **بردنِ نام خدا در این آیات، نه به آن جهت است که حقّی از**

---

۱ سنن النسائی (۷/ ۱۳۴).

«خمس» یا «فیء» به خدا تعلّق دارد بلکه از باب ادب و از بابِ آغاز کردن بحث، با نام خداست:

«... قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَانِ: قَالَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لِلَّهِ﴾[1] ابْتِدَاءُ كَلَامٍ لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَلَعَلَّهُ إِنَّمَا اسْتَفْتَحَ الْكَلَامَ فِي الْفَيْءِ وَالْخُمُسِ بِذِكْرِ نَفْسِهِ لِأَنَّهَا أَشْرَفُ الْكَسْبِ، وَلَمْ يَنْسِبِ الصَّدَقَةَ إِلَى نَفْسِهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّهَا أَوْسَاخُ النَّاسِ. وَاللهُ تَعَالَى أَعْلَمُ...».[2]

«... ابو عبد الرحمان گفت: خدایی که ثنایش والاست فرموده است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾. **و این که خدای عزو جل فرموده است: ﴿لِلَّهِ﴾، آغاز کلام به نام خداست زیرا که تمام چیزها از آن خدای عزّو جل است و شاید که او در «فیء» و در «خمس» کلام را با ذکر نام خودش آغاز کرده زیرا که آنها شریفترین چیزی است که کسب می‌شود و صدقه را به خودش عزو جل نسبت نداده زیرا که آنها از چرکهای مردم است** و خدای والامرتبه داناست...».

طبری، این نظر را نزدیکترین نظر، به نظر درست دانسته است:

«... وَأَوْلَى الْأَقْوَالِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ قَوْلُ مَنْ قَالَ قَوْلُهُ: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ افْتِتَاحُ كَلَامٍ. وَذَلِكَ لِإِجْمَاعِ الْحُجَّةِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ غَيْرُ جَائِزٍ قَسْمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ، وَلَوْ كَانَ لِلَّهِ فِيهِ سَهْمٌ كَمَا قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ، لَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ خُمُسُ الْغَنِيمَةِ مَقْسُومًا عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ. وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي قَسْمِهِ عَلَى خَمْسَةٍ فَمَا دُونَهَا. فَأَمَّا عَلَى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَمَا لَا نَعْلَمُ قَائِلًا قَالَهُ غَيْرَ الَّذِي ذَكَرْنَا مِنَ الْخَبَرِ عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ. وَفِي إِجْمَاعِ مَنْ ذَكَرْتُ، الدَّلَالَةُ الْوَاضِحَةُ عَلَى صِحَّةِ مَا اخْتَرْنَا».[3]

«... **نزدیکترین نظر به نظر درست، نظر فردی است که می‌گوید: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ آغاز نمودن سخن به نام خداست** و این به آن سبب است که اجماع بر این مطلب صورت گرفته و آن اجماع حجت است که **جایز نیست خمس را به شش قسمت تقسیم کرد** و اگر خدا در خمس سهم داشت ـ همان گونه که ابو العالیه گفته است ـ باید خمس را به شش سهم تقسیم می‌کردند. این همه در حالی است که **اهل علم در تقسیم خمس به پنج و زیرِپنج قسمت، با هم اختلاف دارند.** اما برای تقسیم به بیش از این عدد ـ غیر از آن

---

۱ سورهٔ انفال/۴۱.

۲ سنن النسائی (۷/ ۱۳۴).

۳ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۰).

چه از خبر ابو العالیه ذکر کردم ـ من گویندهٔ دیگری را برای آن نمی‌شناسم. و **در اجماعی که من ذکر کردم، دلالت کاملی بر درستی نظری است که ما اختیار کردیم**».

گروهی دیگر از این جماعت گفته‌اند که سهمِ **«خدا» از آنِ «خانهٔ خدا» خواهد بود:**

«... قَدْ قِيلَ: يُؤْخَذُ مِنَ الْغَنِيمَةِ شَيْءٌ فَيُجْعَلُ فِي الْكَعْبَةِ وَهُوَ السَّهْمُ الَّذِي لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ...».[1]

«... گفته شده است: **چیزی از غنیمت برداشته و برای کعبه قرار داده می‌شود و این همان سهمی است که برای خدای عزو جل قرار داده می‌شود...**».

البته فعلاً به صحت و سُقم این نظرها کاری نیست. و الّا این مطلب به استهزا کشاندنِ خدای جهانیان ﷻ و رسول خدا ﷺ و مؤمنان، در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر و... است. کجا، چه کسی سراغ دارد که پیامبر خدا ﷺ در جنگ بدر، پس از نزولِ **«آیهٔ غنیمت»**، بخشی از غنایم را برای کعبه کنار گذاشته و آنها را مثلاً برای مشرکان قریش ارسال کرده باشد تا آنان، آن را برای کعبه خرج کنند؟!

بعضی دیگر اذعان کرده‌اند که سهم **«خدا ﷻ» از آنِ «رسول خدا ﷺ»، و سهمِ «رسول خدا» از آنِ «ذو القربی» است:**

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَتِ الْغَنِيمَةُ تُقْسَمُ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ. فَأَرْبَعَةٌ مِنْهَا لِمَنْ قَاتَلَ عَلَيْهَا، وَخُمُسٌ وَاحِدٌ يُقَسَّمُ عَلَى أَرْبَعَةٍ: فَرُبْعٌ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى ـ يَعْنِي قَرَابَةَ النَّبِيِّ ﷺ ـ. قَالَ: فَمَا كَانَ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ فَهُوَ لِقَرَابَةِ النَّبِيِّ ﷺ. وَلَمْ يَأْخُذِ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئًا. وَالرُّبُعُ الثَّانِي لِلْيَتَامَى، وَالرُّبُعُ الثَّالِثُ لِلْمَسَاكِينِ، وَالرُّبُعُ الرَّابِعُ لِابْنِ السَّبِيلِ».[2]

«از ابن عباس نقل است که گفت: غنیمت به پنج قسمت تقسیم می‌شود. چهار قسمت آن از آنِ افرادی است که برای آن جنگیده‌اند و **یک پنجم آن به چهار قسمت تقسیم می‌شود. یک ربعِ آن، از آن خدا و رسول خدا و ذی القربی است ـ که مقصود از آن، خویشان رسول خدا ﷺ می‌باشد ـ. او گفت: پس هر آن چه از آنِ خدا و رسول است، از آنِ خویشان پیامبر خدا ﷺ می‌باشد و رسول خدا ﷺ چیزی از خمس را بر نداشت.** ربع دوم، از آنِ یتیمان و ربع سوم، از آن مسکینان و ربع چهارم، از آن ابن سبیل است».

طبری که با نقل این روایت از قول ابن عباس، سهم خدا و رسول خدا ﷺ را به **«ذوی القربی»** داده در جای دیگری از تفسیرش، پس از نقل بخش اوّلِ همین روایت، باز هم از قول همین ابن عباس، اعلام کرده

۱ سنن النسائی (۷/ ۱۳۴).

۲ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۰)، الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۴۰۸)، الأموال لابن زنجویه (۱/ ۱۰۳).

که ابوبکر تمام سهمی را که از آنِ «ذو القربی» بوده است، مثلاً به مسلمانان اختصاصش داده تا با آن سلاح بخرد و با آن در راه خدا بجنگد:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَوْلُهُ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ﴾: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَكَانَتِ الْغَنِيمَةُ تُقْسَمُ عَلَى خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ ... وَلَمْ يَأْخُذِ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئًا. فَلَمَّا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ ﷺ، رَدَّ أَبُوبَكْرٍ... نَصِيبَ الْقَرَابَةِ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَجَعَلَ يَحْمِلُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ، قَالَ: لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ».[1]

«از ابن عباس در بارهٔ ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ﴾، نقل است که او گفت: غنیمت به پنج قسمت تقسیم می‌شود. ... و رسول خدا ﷺ چیزی از خمس را برنداشت. وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، ابوبکر... سهم خویشان را میانِ مسلمانان تقسیم کرد تا او با آن، در راه خدا بجنگد زیرا که رسول خدا ﷺ فرموده بود: از ما ارث برده نمی‌شود، آن چه ما به جا گذاردیم، صدقه است».

«گیریم که پیامبر خدا ﷺ فرموده باشد: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ»، آیا مگر سهم خدا ﷻ و سهم رسول خدا ﷺ و سهم ذو القربی، و سهم یتیمان و سهم مسکینان و سهم ابن سبیل، به عنوان ارث به آنان رسیده است و یا به عنوان ارث به آنان می‌رسد که بتوان با این برهان، آنان را از حق و حقوقشان محروم کرد و این دانشمندانِ نامی را برآن داشت تا با تمامِ قامت، برای این کفربزرگ، کف بزنند. ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[2]».

فخررازی، مفسّر برزگ عامه، نظرهای مختلف را در مورد «سهم الله»، این گونه جمع کرده است:

«وَالْقَوْلُ الثَّانِي: وَهُوَ قَوْلُ أَبِي الْعَالِيَةِ: إِنَّ خُمُسَ الْغَنِيمَةِ يُقْسَمُ عَلَى سِتَّةِ أَقْسَامٍ: فَوَاحِدٌ مِنْهَا لِلَّهِ، وَوَاحِدٌ لِرَسُولِ اللهِ، وَالثَّالِثُ لِذَوِي الْقُرْبَى، وَالثَّلَاثَةُ الْبَاقِيَةُ لِلْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. قَالُوا: وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ أَنَّهُ تَعَالَى جَعَلَ خُمُسَ الْغَنِيمَةِ لِلَّهِ، ثُمَّ لِلطَّوَائِفِ الْخَمْسَةِ. ثُمَّ الْقَائِلُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ، مِنْهُمْ مَنْ قَالَ: يُصْرَفُ سَهْمُ اللهِ إِلَى الرَّسُولِ وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: يُصْرَفُ إِلَى عِمَارَةِ الْكَعْبَةِ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ عليه السلام كَانَ يَضْرِبُ يَدَهُ فِي هَذَا الْخُمُسِ، فَمَا قَبَضَ عَلَيْهِ

۱ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۷).

۲ سورهٔ شعراء/ ۲۲۷.

مِنْ شَيْءٍ جَعَلَهُ لِلْكَعْبَةِ، وَهُوَ الَّذِي سُمِّيَ لِلّٰهِ تَعَالَى. وَالْقَائِلُونَ بِالْقَوْلِ الْأَوَّلِ أَجَابُوا عَنْهُ: بِأَنَّ قَوْلَهُ: ﴿لِلّٰهِ﴾ لَيْسَ الْمَقْصُودُ مِنْهُ إِثْبَاتَ نَصِيبٍ لِلّٰهِ. فَإِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُلْكٌ لِلّٰهِ، وَمِلْكُهُ وَإِنَّمَا الْمَقْصُودُ مِنْهُ افْتِتَاحُ الْكَلَامِ بِذِكْرِ اللهِ عَلَى سَبِيلِ التَّعْظِيمِ، كَمَا فِي قَوْلِهِ: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾. وَاحْتَجَّ الْقَفَّالُ عَلَى صِحَّةِ هَذَا الْقَوْلِ بِمَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ لَهُمْ فِي غَنَائِمِ خَيْبَرَ: مالي مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْخُمُسَ وَالْخُمُسُ مَرْدُودٌ فِيكُمْ».[1]

«و نظر دوم: همان نظر ابو العالیه است که «**خمسِ غنیمت**» **به شش قسمت تقسیم می‌شود**: یک قسمت از آن، از آنِ خداست و یک قسمت، از آنِ رسول خداست و قسمت سوم، از آنِ خویشان نزدیک است و سه قسمت باقیمانده، برای یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. آنان گفته‌اند: و دلیل بر درستیِ این تقسیم بندی این است که خدای والامرتبه خمس غنیمت را برای خدا قرار داده است و بعد از آن، برای پنج گروهِ دیگر. بعد از آن، افرادی که این نظر را دارند، **بعضی از آنان بر این نظرند که سهم خدا برای رسول خدا مصرف می‌شود و برخی از آنان بر این نظرند که این سهم برای ساخت و تعمیر کعبه مصرف می‌شود** و بعضی از آنان گفته‌اند که او علیه‌السلام دستش را در این خمس می‌گذارد و هر آنچه به دستش می‌آمد آن را برای کعبه قرار می‌داد. و این همان است که برای خدای والامرتبه قرار داده می‌شد. و آنان که بر نظر اوّل هستند، این گونه به این مطلب پاسخ داده‌اند که **مقصود از فرمایش خدا که فرموده: ﴿لله﴾ این نبوده که سهمی را برای خدا اثبات کند زیرا که تمام چیزها ملک خدا و در تملک اوست بلکه مقصود از آن این بوده است که برسبیل تعظیم کلام با نام خدا شروع شود همان گونه که در آیهٔ ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ﴾ با این نام شروع شده است**. و قفّال برای درستیِ این نظر، به فرمایشی احتجاج کرده که از رسول خدا ﷺ نقل شده است که او در مورد غنایم خیبر فرمود: **از تمام آن چه که خدا به عنوان فیء به شما داد جز خمس برای من نیست و خمس هم به شما بازگشت داده شده است**».

بعد از آن که معلوم شد با «**سهم الله** ﷻ» چه باید کرد(!)، نوبت به تعیینِ تکلیف برای «**سهم پیامبر خدا** ﷺ» می‌رسد:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ... قَالَ: فَمَا كَانَ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ فَهُوَ لِقَرَابَةِ النَّبِيِّ ﷺ. وَلَمْ يَأْخُذِ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئًا».[2]

«از ابن عباس نقل است... او گفت: **پس هر آن چه از آنِ خدا و رسول است، از آنِ خویشان پیامبر**

۱ تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر (۱۵/ ۴۸۵).

۲ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۰)، الأموال للقاسم بن سلام (ص: ۴۰۸)، الأموال لابن زنجویه (۱/ ۱۰۳).

خدا ﷺ می‌باشد و رسول خدا ﷺ چیزی از خمس را برنداشت».

با وجود آن که خدا در کتاب نورش، با صراحتِ هرچه تمامتر حقی از «غنیمت» و نیز حقی از «فیء نوع دوم» را به رسولش ﷺ اختصاص داده گویا بعضی از علما، از تصریح به این که حقی از این داراییها از آنِ پیامبر خداست، طفره می‌روند:

«أَمَّا مَنْ قَالَ: سَهْمُ الرَّسُولِ لِذَوِی الْقُرْبَى، فَقَدْ أَوْجَبَ لِلرَّسُولِ سَهْمًا، وَإِنْ كَانَ ﷺ صَرَفَهُ إِلَى ذَوِی قَرَابَتِهِ».[1]

«اما آن که می‌گوید: سهم رسول خدا از آنِ «ذوی القربی» است، او برای رسول خدا سهمی را واجب دانسته اگرچه آن را به خویشان نزدیکش اختصاص داده است».

به هرحال، این گروه نیز براین باورند که سهمِ رسول خدا ﷺ از آنِ «ذو القربی» است.

بعضی از دانشمندان عامه به ارتباط محکمتری میان سهم رسول خدا ﷺ و «ذو القربی»، ایمان دارند. آنان براین باورند که اگر نام پیامبر خدا ﷺ در آیه برده شده مقصود، خویشان او بوده است:

«قَالَ آخَرُونَ: مَا سُمِّيَ لِرَسُولِ اللهِ ﷺ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّمَا هُوَ مُرَادٌ بِهِ قَرَابَتُهُ، وَلَيْسَ لِلهِ وَلَا لِرَسُولِهِ مِنْهُ شَيْءٌ».[2]

«دیگران گفته‌اند: مقصود و مراد از آن چه از این (=خمس) برای رسول خدا ﷺ مشخص شده خویشانِ او بوده‌اند و نه برای خدا و نه برای رسول او سهمی از آن قرار داده نشده است».

ابن عباس، نه تنها سهم رسول خدا ﷺ، بلکه سهم خدا ﷻ را نیز از آنِ «ذوی القربی» می‌داند:

«قَالَ ابنُ عَبّاسٍ: سَهْمُ اللهِ وسَهْمُ رَسُولِهِ جَمِيعًا لِذَوِی الْقُرْبىٰ وَلَيْسَ لِلهِ ولِلرَّسُولِهِ مِنْهُ شَيْءٌ».[3]

«ابن عباس گفت: سهم خدا و سهم رسول خدا همه و همه از آنِ «ذوی القربی» است و هیچ بخشی از آن، برای خدا و برای رسول خدا نیست».

خدای جهانیان ﷻ خودش برای «ذو القربی» حقی از خمس و نیز حقی از «فیء نوع دوم» را قرار داده است؛ خواه ابن عباس و دیگران، حق خدا و رسول خدا ﷺ را نیز به آنان اختصاص داده و یا نداده باشند. و صد البته که این اختصاص، برای اهداف بعدی صورت گرفته است! در حرکت بعدی همین دانشمندان،

۱ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۰).

۲ تفسیر الطبری = جامع البیان ط هجر (۱۱/ ۱۹۰).

۳ تفسیر الثعلبی = الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (۴/ ۳۵۸).

حقی را که از آنِ «ذو القربی» است، به «زنان پیامبر خدا ﷺ» داده‌اند:

«قَالَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ:... عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُرَيْدَة، فِي قَوْلِهِ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ قَالَ: الَّذِي لِلّٰهِ فَلِنَبِيِّهِ، وَالَّذِي لِلرَّسُولِ لِأَزْوَاجِهِ».[1]

«ابن ابو حاتم گوید: ... از عبد الله بن بریده در بارهٔ آیهٔ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ نقل است که گفت: آن چه از آن خداست، از آنِ رسول اوست و آنچه از آنِ رسول خداست از آنِ زنان اوست».

البته این تنها تغییری نبود که در این حق داده شد. حق خدا ﷻ از آنِ پیامبر خدا ﷺ است و حق پیامبر خدا و تمامیِ حقوق دیگر به یک باره از آنِ یک واژهٔ دیگر گردید؛ یعنی از آنِ «امام»! و امام باید با آن حقوق، سلاح و ساز و برگ جنگی بخرد:

«... وَسَهْمُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْإِمَامِ يَشْتَرِي الْكُرَاعَ مِنْهُ وَالسِّلَاحَ، وَيُعْطِي مِنْهُ مَنْ رَأَى مِمَّنْ رَأَى فِيهِ غَنَاءً وَمَنْفَعَةً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَمِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ وَالْعِلْمِ وَالْفِقْهِ وَالْقُرْآنِ».[2]

«... و سهم پیامبر خدا ﷺ به امام داده می‌شود و او با آن، اسبهای جنگی و سلاح را می‌خرد و آن را به هرفردی می‌بخشد که خودش صلاح ببیند؛ به هرفردی که در او غنی و منفعتی برای اهل اسلام ببیند و نیز به اهل حدیث و علم و فقه و قرآن می‌بخشد».

شاید چنین به نظر رسد که این دانشمندان، فقط سهم پیامبر خدا ﷺ را به افرادی داده‌اند که نامِ «امام» را بر آنان گذاشته‌اند اما این گونه نیست. آنان «تمامِ خمس» را به این افراد بخشیده‌اند و آن «امامان» مختارند که آن را به خویشانِ خودشان بدهند و یا هرگونه که صلاح دیدند، خرجش کنند!

بخاری در صحیحش بابی با این عنوان باز کرده است: «بَابٌ: وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمُسَ لِلْإِمَامِ وَأَنَّهُ يُعْطِي بَعْضَ قَرَابَتِهِ دُونَ بَعْضٍ، مَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي الْمُطَّلِبِ، وَبَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ» (=«باب: و از دلایلی که خمس برای امام است و او به بعضی از خویشاوندانش می‌دهد و به بعضی دیگر نمی‌دهد، ماجرای تقسیم خمس برای بنو مطلب و بنو هاشم، از خمسِ «خیبر» است»).[3]

بخاری برهانی را که بر این استنباط داشته، مطرح کرده است! برهان او این است که پیامبر رحمت ﷺ به «بنو مطلب» و «بنو هاشم» از خمس «خیبر» بخشیده است. این مطلب البته چه ارتباطی

۱ تفسیر ابن کثیر ت سلامة (۴/ ۶۰).

۲ سنن النسائی (۷/ ۱۳۴).

۳ صحیح البخاری (۴/ ۹۱).

با استنباط بخاری دارد، برنویسندهٔ این سطور که پوشیده است!

خودِ این برهان نیز از کجا آمده، در نوعِ خودش جالب، خواندنی و زیباست. بخاری در باب مذکور، یک مطلب را از زبانِ عمربن عبد العزیز نقل کرده و بعد از آن، فقط یک روایت آورده که **شاید فقط خودِ او می‌دانسته که به چه علّت این روایت را در این باب، درج کرده و مقصود از این روایت چیست و آیا این اعطای پیامبرخدا ﷺ به جنگ ارتباط دارد یا به غیرجنگ و اگربه جنگ ارتباط دارد، ارتباطش با کدام جنگ پیامبر رحمت ﷺ است؟!** او سپس و شاید براساس فهمش از آن روایت، عنوان باب صحیحش را انتخاب کرده است:

«قَالَ عُمَرُبْنُ عَبْدِ العَزِيزِ: لَمْ يَعُمَّهُمْ بِذَلِكَ، وَلَمْ يَخُصَّ قَرِيبًا دُونَ مَنْ هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ الَّذِي أَعْطَى لِمَا يَشْكُو إِلَيْهِ مِنَ الحَاجَةِ، وَلِمَا مَسَّتْهُمْ فِي جَنْبِهِ، مِنْ قَوْمِهِمْ وَحُلَفَائِهِمْ. ... عَنْ جُبَيْرِبْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ! أَعْطَيْتَ بَنِي المُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا، وَنَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّمَا بَنُو المُطَّلِبِ، وَبَنُو هَاشِمٍ شَيْءٌ وَاحِدٌ...».[1]

«عمربن عبد العزیز گوید: **او همه را در این تقسیم شریک نکرده و خویشی از خویشان را به فردی که از او نیازمندتر بوده ترجیح نداده است. و اگرچه فردی که پیامبربه او عطا کرده فردی از قومش و از هم پیمانانش باشد که به او اظهار حاجت کرده است و از افرادی باشند که در اطراف او گرفتاری برایش پیش آمده باشد. ...** از جبیربن مطعم نقل است که گفت: من و عثمان بن عفّان به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدیم و گفتیم: ای رسول خدا! **تو به بنو مطّلب دادی و ما را محروم ساختی**، حال آن که ما و آنان، نسبت به تو دارای منزلت واحدی هستیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: **بنو مطّلب و بنوهاشم دارای حکم واحدی هستند...**».

بخاری اگر بر باب کتابش این عنوان را می‌گذاشت که مثلاً، «**امام می‌تواند به بعضی از خویشانش عطا کند و به بعضی دیگر عطا نکند به این دلیل که پیامبرخدا ﷺ به بعضی از خویشانش بخشید و به بعضی دیگر نبخشید**»، درست یا غلط، شاید می‌شد ربطی میانِ عنوانِ باب کتاب و این روایت پیدا کرد اما او چنین اظهار نکرده و عنوانِ بابِ صحیحش را همان گونه انتخاب کرده است که گذشت!

البته او در باب دیگری از کتابش ـ یعنی باب غزوهٔ خیبر ـ همین خبررا نقل کرده و در آن جا به این مطلب تصریح شده که **این بخششها و یا این تقسیمها به ماجرای «خیبر» ارتباط داشته و صد البته که در ماجرای خیبر، بحثِ «فیء» مطرح بوده است نه بحث «غنیمت»!** و خدا می‌داند که این دو با یکدیگر چه

---

۱ صحیح البخاری (۴/ ۹۱).

ارتباطی دارد؟! شاید به خاطرِ این که به تصریح کتاب خدا ـ چه در حالت جنگ و چه در حالت صلح ـ «فیء» از آنِ رسول خدا ﷺ است، او فهمیده که خمس از آنِ «امام» است! در غیر این صورت، هیچ ارتباطی بین این روایت، و آن چه او ادّعا کرده است وجود ندارد:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ المُسَيِّبِ، أَنَّ جُبَيْرَبْنَ مُطْعِمٍ، أَخْبَرَهُ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْنَا: أَعْطَيْتَ بَنِي المُطَّلِبِ مِنْ خُمُسِ خَيْبَرَ وَتَرَكْتَنَا، وَنَحْنُ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْكَ؟! فَقَالَ: إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ، وَبَنُو المُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ. قَالَ جُبَيْرٌ: وَلَمْ يَقْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ وَبَنِي نَوْفَلٍ شَيْئًا».[1]

«از سعید بن مسیب نقل است که جبیربن مطعم به او خبرداده است که من و عثمان بن عفان به خدمت پیامبرخدا ﷺ رسیدیم و گفتیم: آیا تو به بنو مطلب از «خمس خیبر» دادی و از ما دریغش داشتی، حال آن که ما و آنان دارای یک منزلت نسبت به تو هستیم؟! او فرمود: بنو هاشم و بنو مطلب دارای یک حکم هستند. جبیر گوید: و پیامبر خدا ﷺ به بنو عبد شمس و بنو نوفل در تقسیم چیزی را اختصاص نداد».

بخاری البته اگر در این جا این گونه فهمیده که «خمس» از آنِ «امام» است، در جای دیگری از مطلب دیگری چنین فهمیده که «خمس» باید برای مشکلات رسول خدا ﷺ و نیز برای مساکین، صرف شود و آن فهمش را نیز عنوانِ باب دیگری از صحیحش ساخته است:

«بَابُ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الخُمُسَ لِنَوَائِبِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَالمَسَاكِينِ وَإِيثَارِ النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَ الصُّفَّةِ وَالأَرَامِلَ: حِينَ سَأَلَتْهُ فَاطِمَةُ، وَشَكَتْ إِلَيْهِ الطَّحْنَ وَالرَّحَى: أَنْ يُخْدِمَهَا مِنَ السَّبْيِ، فَوَكَلَهَا إِلَى اللهِ».[2]

«باب دلیل برای آن که خمس برای مشکلات رسول خدا ﷺ و برای مسکینان و نیز برای بخششهای پیامبرخدا ﷺ به اهل صفه و نیز زنان بی شوهر است این است: در آن زمان که فاطمه از او درخواست کرد و از آرد سازی و دستاس کردن شکوه کرد و خواست که از اسیران فردی را به خدمت او در آورد، او فاطمه را به خدا واگذارد».

بخاری در جای دیگری و باز از حرکت دیگری از حرکتهای پیامبرخدا ﷺ چنین فهمیده که «خمس» برای مشکلات مسلمانان است و او این فهمش را نیز عنوان دیگری برای باب دیگری از صحیحش قرار داده

۱ صحیح البخاری (۵/ ۱۳۷).
۲ صحیح البخاری (۴/ ۸۴).

است:

«بَابٌ: وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الخُمُسَ لِنَوَائِبِ المُسْلِمِينَ: مَا سَأَلَ هَوَازِنُ النَّبِيَّ ﷺ بِرَضَاعِهِ فِيهِمْ فَتَحَلَّلَ مِنَ المُسْلِمِينَ وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنَ الفَيْءِ وَالأَنْفَالِ مِنَ الخُمُسِ وَمَا أَعْطَى الأَنْصَارَ وَمَا أَعْطَى جَابِرَبْنَ عَبْدِ اللهِ تَمْرَ خَيْبَرَ».[1]

«باب: و از دلایلی که خمس برای مشکلات مسلمانان است: درخواست هوازن از پیامبر خدا ﷺ به خاطر آن که شیرخواری پیامبر خدا در میان آنان بود و پیامبر خدا از مسلمانان حلالیت خواست و مواردی که پیامبر خدا ﷺ به مردم وعده می‌داد که از فیء و انفالِ خمس پرداخت کند و آن چه او به انصار داد و نیز آن چه او به جابربن عبد الله از خرمای خیبر بخشید».

غیر از فهم بخاری و میزان فهم او، نکتهٔ جالب دیگری در این عبارتها وجود دارد که از تلاش بخاری برای نابود کردنِ عناوینِ الهیِ «فیء»، «انفال» و «خمس» حکایتی شنیدنی دارد. بخاری با عبارتِ «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنَ الفَيْءِ وَالأَنْفَالِ مِنَ الخُمُسِ»[2] اعلام کرده که یکی از دلایلِ او برای آن که «خمس» برای مشکلات مسلمانان است این است که «پیامبر خدا ﷺ به مردم وعده می‌داد که از «فیءِ خمس» و از «انفالِ خمس(!)» به آنان عطا کند»! او با این عبارتها آیات بسیاری از کتاب خدا را به استهزا کشانده است؛ آیاتی که احکامِ «انفال»، «فیء» و «غنیمت» و جدا بودنِ این سه از یکدیگر را مشخص می‌کند!

سه بابی که بخاری برای این منظور در صحیحش ایجاد کرده در یک جزء از کتابش و تقریباً پشت سر هم می‌باشد. به این خاطر، برای شارحان، مشکلاتی را درست کرده که بالاخره، خمس از آنِ «امام» است یا برای «مشکلات و هزینه‌های رسول خدا ﷺ» است و یا برای «مشکلات و هزینه‌های مسلمانان»! بعضی از این شارحان، برای حلِّ این مشکل، نهایتِ تلاش خودشان را کرده‌اند:

«قلتُ: عبارَةُ الْكِرْمَانِيِّ هَكَذَا: فَإِنْ قُلْتَ: تَرْجَمَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ أَوَّلًا بِقَوْلِهِ: وَمِنَ الدَّلِيلِ علىٰ أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوائِبِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَثَانِيًا: بِقَوْلِهِ: وَمِنَ الدَّلِيلِ علىٰ أَنّ الْخُمُسَ لِنَوائِبِ الْمُسْلِمِينَ، وثالِثًا: إِنّ الْخُمُسَ لِلْإِمَامِ، فَمَا التّلْفِيقُ بَينَهَا؟ قلتُ: الْمَذَاهِبُ فِيهِ مُخْتَلِفَةٌ،

---

۱ صحیح البخاری (۴/ ۸۸).

۲ اگر بعد از «وَالأَنْفَالِ»، «واوِ عطف دیگری بود و عبارت به صورتِ «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنَ الفَيْءِ وَالأَنْفَالِ وَمِنَ الخُمُسِ» درج شده بود، پیامبر خدا به مردم وعده می‌داد که به آنان از «فیء»، از «انفال» و از «خمس غنایم» عطا کند و در این حالت، «فیء» چیزی بود و «انفال» چیز دیگر و «خمس غنایم» نیز چیز سومی!

فَبَوَّبَ لِكُلِّ مَذْهَبٍ بَابًا وَتَرْجَمَ لَهُ. وَلَا تفَاوُتَ فِي الْمَعْنىٰ إِذْ نَوَائِبُ رَسُولِ اللهِ ﷺ هِيَ نَوَائِبُ الْمُسلِمِينَ، وَلَا شَكَّ أَنّ التَّصَرُّفَ فِيهِ لَهُ وَلِمَنْ يَقومُ مقَامَهُ...».[1]

«من می‌گویم: عبارت کرمانی این گونه است: اگر بگویی: او این مسأله را در آغاز این گونه ترجمه کرده است که: «**وَمِنَ الدَّلِيلِ علىٰ أَنَّ الْخُمُسَ لِنَوائِبِ رَسُولِ اللهِ ﷺ**» و در مرحلهٔ دوم این گونه: «**وَمِنَ الدَّلِيلِ علىٰ أَنّ الْخُمُسَ لِنَوائِبِ الْمُسْلِمِينَ**» و در مرحله سوم این چنین: «**إِنّ الْخُمُسَ لِلْإِمَامِ**». پس راه تلفیق میان این سه نظر چیست؟ من چنین می‌گویم: **مذاهب در این مورد مختلف است. به این خاطر، او برای هر مذهبی بابی را باز کرده و عنوانی را بر آن گذارده است. هیچ تفاوتی هم میان این سه مفهوم نیست زیرا که مشکلاتِ رسول خدا، همان مشکلاتِ مسلمانان است و بدون شک تصرّف کردنِ در آن، حق او و حق هر فردی است که به جای او بنشیند».**

شاید نتوان بهتر از این، تمام این سه بابِ بخاری را به هم دوخت و با آن، تمام کتاب خدا را به استهزا کشاند!

این در حالی است که بخاری با ایجادِ باب دیگری در کتابش، در میانِ همین سه باب، **تمام «غنایم» و تمام «فیء» و تمام «انفال» را از ملکیت پیامبر خدا ﷺ خارج ساخته و او را به عنوانِ «انبار دار» و «تقسیم کنندهٔ حقوق دیگران» معرفی کرده است!**

بخاری در صحیحش در بابی با عنوانِ «**بَابُ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾**»[2] با عبارتِ «**يَعْنِي: لِلرَّسُولِ قَسْمَ ذَلِكَ. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَخَازِنٌ وَاللهُ يُعْطِي**» که بعد از عنوانِ باب آورده، **تصریح کرده که پیامبر رحمت ﷺ به هیچ عنوان، مالک هیچ بخشی از «خمس» نیست و بلکه او مالک هیچ بخشی از «انفال» نیز نیست زیرا که «انفال» نیز در نزد بخاری همان «غنایم» است و بلکه او مالک هیچ بخشی از «فیء» نیز نیست زیرا که «فیء» نیز در نزد بخاری همان «غنیمت» است.** او تصریح کرده است که **پیامبر خدا ﷺ فقط یک انبار دار (=خازن) و یک مأمور تقسیم (=قاسم) بیش نیست!**

برهانِ بخاری برای این درکِ او، عبارتِ روایت گونهٔ «إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَخَازِنٌ وَاللهُ يُعْطِي» است که بنا به ادّعای ابن حجر، بخاری خودش آن را از «جرح و تعدیل» روایتهایی ساخته که ابن حجر به دروغ آنها را به خودِ بخاری نسبت داده و برای آنها آدرسی دروغین نیز ساخته و اعلام کرده است.[3]

---

۱ عمدة القاری شرح صحیح البخاری (۱۵/ ۵۵).

۲ صحیح البخاری (۴/ ۸۴).

۳ فتح الباری لابن حجر (۶/ ۲۱۸).

بخاری در بابِ «بَابُ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾» ـ یعنی همان بابی که در آن عبارتِ «يَعْنِي: لِلرَّسُولِ قَسْمَ ذَلِكَ. قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَخَازِنٌ وَاللهُ يُعْطِي» را آورده ـ چند روایت درج کرده که در یکی از آنها به مطلبِ «إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ» نیز پرداخته شده است. این روایت، تنها جایی است که می‌توان امیدِ آن را داشت که از راهِ آن، بتوان فهمید، بخاری با استناد به چه مطلبی، به این عبارتِ طلایی دست یافته است:

«... عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللهِ...، قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا مِنَ الأَنْصَارِ غُلاَمٌ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا ـ قَالَ شُعْبَةُ فِي حَدِيثِ مَنْصُورٍ: إِنَّ الأَنْصَارِيَّ قَالَ: حَمَلْتُهُ عَلَى عُنُقِي، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ. وَفِي حَدِيثِ سُلَيْمَانَ: وُلِدَ لَهُ غُلاَمٌ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا ـ قَالَ: سَمُّوا بِاسْمِي، وَلاَ تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي. فَإِنِّي إِنَّمَا جُعِلْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ. وَقَالَ حُصَيْنٌ: «بُعِثْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ».[1]

«... از جابر بن عبد الله... نقل است که گفت: برای یکی از مردانِ ما از قبیلهٔ انصار، پسری به دنیا آمد. او خواست تا نامِ پسرش را محمد بگذارد ـ شعبه در حدیث منصور گفته است: مرد انصاری گفت: من آن پسر را بر گردنم سوار کردم و او را به نزد پیامبر خدا ﷺ بردم. و در حدیث سلیمان آمده است که پسری برای او به دنیا آمد و او خواست که نامش را محمد بگذارد ـ پیامبر خدا فرمود: به نام من نام‌گذاری کنید اما فردی را با کنیهٔ من نخوانید. به درستی که من «قاسم» قرار داده شده‌ام و میان شما تقسیم می‌کنم. و حصین گفت: من «قاسم» مبعوث شدم که میان شما تقسیم می‌کنم».

«بدین‌ترتیب و از این که نباید فردی را با کنیهٔ پیامبر خدا ﷺ کنیه گذاری کرد و از این که پیامبر خدا ﷺ تقسیم کننده است[2]، بخاری فهمیده که خدا ﷻ در تمامِ آیاتِ «فیء» و «انفال» و «غنیمت» با مردم شوخی کرده است»!

بخاری با این اظهارات، به صریح «آیهٔ غنیمت» کافر است. او کافر به خداست. او کافر به تمام هدایتی است که بر پیامبر خدا ﷺ نازل شده و او کافر به روز قیامت است:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.[3]

۱ صحیح البخاری (۴/ ۸۴).

۲ حتّی اگر این گونه باشد!

۳ سورهٔ انفال/۴۱.

در نهایت و در حالی که بخاری پیامبر رحمت ﷺ را به عنوانِ «انبار دار و مأمور تقسیم» معرفی کرده است، علمای دیگری از علمای عامه، درون بخاری و بخاری‌ها را بیرون ریخته و اعلام کرده‌اند که **اختیار تمام زمینهای عالم به دستِ ابوبکر و عمر و عثمان و افرادی مانند آنان است که ادّعای امامت مسلمانان را دارند!**

ابوجعفر طحاوی (م. ۳۲۱ هـ) در این باره، چنین نقل و چنین تفسیر کرده است:

«... عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ... : لَنَا رِقَابُ الْأَرْضِ. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: فَدَلَّ ذَلِكَ أَنَّ رِقَابَ الْأَرَضِينَ، كُلَّهَا إِلَى أَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ. وَأَنَّهَا لَا تَخْرُجُ مِنْ أَيْدِيهِمْ إِلَّا بِإِخْرَاجِهِمْ إِيَّاهَا إِلَى مَا رَأَوْا، عَلَى حُسْنِ النَّظَرِ مِنْهُمْ لِلْمُسْلِمِينَ، فِي عِمَارَةِ بِلَادِهِمْ، وَصَلَاحِهَا. فَهَذَا قَوْلُ أَبِي حَنِيفَةَ».[1]

«... از محمّد نقل است که گفت: عمر ... گفت: **اختیار تمام زمین به دست ماست.** ابو جعفر (=طحاوی) گوید: **این عبارت، بر این مطلب دلالت دارد که اختیار و حق تصرّفِ کامل تمام زمینهای عالم به دست امامانِ مسلمانان است و این اختیار از دست آنان خارج نمی‌شود مگر آن که خودشان آن را به دست هر فرد دیگری بدهند که صلاح ببینند.** که این صلاح‌دید، با توجه به حسن نظر آنان نسبت به مسلمانان، در مورد آبادانیِ سرزمینهایشان و بهبودِ وضع آنها، اعمال می‌شود. و این قول ابوحنیفه است».

---

۱ شرح معانی الآثار (۳/ ۲۷۰).